

اصول الفقه

۱۴۰۱/۰۶/۱۵

حضرت آیت الله گنجی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مقدمات حکمت راجع به اینکه مقدمات چیست تمام شد، توضیح دادیم مقدمات حکمت را و آخر الامر ما به این نتیجه رسیدیم که یکی از فرق های بین مطلق و عام این است که در عام ولو قرینه متصله مانع از انعقاد ظهور میشود و ظهور مستقر در خصوص پیدا میشود، از باب تعدد دال و مدلول: اکرم کل رجل عالم، ظهور مستقر در رجل عالم است، ولكن در عموم شأن قید مانعیت است یعنی؛ اگر نبود، قید نمی آورد آن لفظی که وضع شده است خودش تنها بود، همان ظهور بدوی را که به ما رسانده بود همان مستقر میشد قید مانع از استقرار آن ظهور است موجب انقلاب آن ظهور است، به ظهور در حصه، به خلاف مطلق در مطلق لفظ ظهور بدوی ندارد، اعتق رقبة، رقبة برای ماهیت مهمله وضع شده است، اینکه در مقام بیان باشد سکوت بکند، این سکوت در این مقام ظهور میسازد برای کلام در اطلاق، اطلاق ناشی میشود از سکوت در این مقام، سکوت در این مقام مقتضی است برای انعقاد اطلاق به خلاف عام، در عام مقتضی وضع است، سکوت دخالتی ندارد قید مانع است، اینجا خود سکوت مقتضی است، این است که میگویند دلالت اطلاقیه دلالت سکوتیه است، آنوقت به همین مناسبت سوالی در اینجا مطرح میشود، و آن سوال این است که آیا اطلاق مدلول لفظ است یا نه؟ عموم مدلول لفظ است، خود لفظ عموم را آورده است، آیا اطلاق مدلول لفظ هست یا نه؟ و این در باب مرجحات اثر دارد، اگر دو خبر داشتیم متعارض، یکی از آن دو خبر موافق اطلاق کتاب بود، آیا صدق میکند موافق اطلاق کتاب و افق الکتاب؟ موافق عموم بود، عموم کتاب است، بحث نداریم و افق صدق میکند، آیا اگر کتاب اطلاق بود، و افق صدق میکند یا نه؟

آنجا بحث هست که اطلاق مدلول کلام هست، اگر مدلول کلام باشد، اطلاق هم کتاب است و اگر نه حکم عقل باشد اطلاق کتاب نیست، حکم عقل است.

مرحوم آقای خویی در ذهنم این است دو جور صحبت کرده است، یکجا گفته است که: اطلاق مدلول کلام است، یک جا گفته که: نه، اطلاق حکم عقل است، مدلول کلام نیست دلالت عقلیه است، دلالت لفظیه نیست. در بعضی جاها گفته است وافق الکتاب، مطلق است، یک روایت موافق قرآن است گفته است وافق الکتاب، یک جای دیگر هم باز گیر کرده است: نه، ما موافقت اطلاق را موافق کتاب نمیدانیم.

حالا مهم نیست کدام یک از این دوتا هست به ذهن میزند که اطلاق مدلول کلام باشد، ولی نه مدلول مطابقی مثل عام، بلکه مدلول التزامی، ببینید همینجور هست یا نه، عموم ابناء محاوره وقتی بشنوند کلام مطلق را، کلامی را که قید ندارد و در مقام بیان است از متکلمی که در این مقام، بیان نه بیان فی الجملة بیان بالجملة، به ذهنشان خطور میکند اطلاق و به متکلم هم نسبت میدهند میگویند: تو گفتی: اکرم العالم، دیگر هر عالمی باشد، گفتی دیگر. از سکوت در این مقام بین بالمعنی الاخص است، منتقل میشوند به مدلول اطلاقی، میفهمند که این مدلول مطلق است، اینی را که در ذهن شما احضار کرد، این یک معنای مطلق است نمیخواست مبهم صحبت بکند فی الجملة صحبت بکند، ببینید همینجور هست یا نه؟ احساس بکنید، وجدان بکنید مسأله را، وقتی یک کلامی میشنوم در مقام بیان باشد، اطلاق به ذهن میزند این است که اطلاق مدلول کلام است، منتهی مدلولاً التزامیاً لا مطابقیاً در مقابل عموم، عموم و اطلاق قبل ها گفته ایم فرق هایی دارند یکی اش هم همین است.

اینکه مرحوم آقای خویی در بعضی از جاها فرموده است که: اطلاق حکم عقل است، مدلول کلام نیست در ذهن مبارکش آن اطلاق کاشف از مراد جدی است، ما از کلام

اطلاقی بفهمیم که همان مراد جدی است، اطلاق خاص، این را نه، به ذهن مردم این احتیاج به تأمل دارد فوراً به ذهن نمی آید، مطلق گفتید زود به ذهن می آید، معنای مطلق به ذهن می آید اما مراد جدی است یا نه... این یک بحث است دیگر، اینکه مراد جدی است یا نه، این اسمش را میگذارند اصالة التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی، این واقعا در ذهن مردم آنقدر واضح است که هم کلام را که میشنوند منتقل میشوند هم به معنای تفهیمی و هم به معنای جدی، اینقدر واضح است؟ یا نه نیاز به تأمل من العقل دارد؟ آن را نمیگویند متکلم آن را به من رساند، میگوید: حتماً دیگر مقصودش هم همین است دیگر، جداً هم همین را اراده کرده است... کدام یک از اینها است؟ به ذهن می آید که مرحوم آقای خویی که آنجا که گفته است اطلاق حکم عقل است، مدلول کلام نیست، این در ذهنش بوده است، اطلاق کاشف مستند به لفظ نیست، و یک قاعده دیگر عقلاییه: اصالة التطابق نیاز به تأمل من العقل دارد، در ذهنش به ذهن ما این است که این بوده است.

سوال:

ولکن خیلی روشن نیست، همین را ما میگوییم، خیلی روشن نیست که این... اگر کسی ادعا بکند که ما از سماع لفظ مطلق همانطور که فوراً منتقل میشویم به مراد تفهیمی به اطلاق لحاظی همانجا هم منتقل میشویم از آن کلام به مراد جدی، اینکه اصالة التطابق... اینها تحلیل های ما است، و الا مردم کلام را که میشنوند میگویند همین را به ما فهماند، همین را به ما گفت مراد جدی است، خیلی واضح نیست، فرمایش ایشان هم واضح البطلان نیست، ولی اقرب به ذهن همین است که ابناء محاوره بین مراد استعمالی و مراد جدی تفکیک نمیکند، میگویند با همین کلامش فهماند که اینها واجب الاکرام هستند و مقصودش هم همین بود دیگر، دوباره باز یک

فکری بکنند که این واقعا مراد جدی بود یا نه، نه، اصالة التتابع... اینها تحلیل های ما است در ذهن اینجور چیزها نیست.

در هر حال ما که این حرفها را میگوییم اصلا مهم نیست، ما میگوییم وافق الکتاب یعنی ظاهر کتاب یعنی مدلول تفهیمی که بر خلاف آن دلیل نداریم، کتاب یعنی آنی را که به ما میفهماند و مراد جدی اصلی آن است، حالا در قرآن همیشه تطابق هست ولی اثری ندارد، کتاب یعنی آنی که به ما میفهماند آن کتاب است، حالا مراد جدی باشد یا نباشد، آنها را ما... یعنی نه اینکه یقین هم داریم مراد جدی نیست نه، آنکه معنی ندارد موافقت اون از مرجحات باشد، نه، اطلاقی دارد، فقط اطلاق دارد. دلیلی بر خلاف ندارد آن هم وافق الکتاب است. خب بگذریم.

اطلاق توقف دارد بر اینکه - تعبیر بهتر - اطلاق ناشی میشود از سکوت مکلف در مقام بیان تمام مرادش، در یک مقام خاصی سکوتش در مقام خاص... سکوت همیشه همینجوری است، سکوت فی حد نفسه دلالت بر چیزی ندارد، همیشه باید یک چیزی ضمیمه اش بکنیم، سکوت عدم است، عدم دلالت ندارد، میگوید: گفتیم پیش کدام استاد برویم؟ گفت: فلانی اینجوری است و فلانی، سومی را نیارد این سکوتش به ضمّ اینکه آن دوتا را خیلی اصرار دارد، مبادا... معلوم شد قبول ندارد، یک چیزی باید به سکوت ضمیمه بشود، اینکه در روایات هست سکوت بکر صماتها آن هم یک چیزی ضمیمه شده است، بکر است خجالت میکشد، اگر نخواست خب میگفت نمیخواهم دیگر، این خجالت سبب شده است که سکوت زنی که قبلا تزویج کرده است این علامت رضا نیست، ضمیمه ندارد، ولی سکوت بکر ضمیمه دارد همان خجالتش همان اول بار بودنش و تجربه نکردن و... آنها ضمیمه میشود، قیافه اش گاهی، گاهی قیافه اش اینها ضمیمه میشوند که... حالا الفاظ هم همینجور است، در اطلاق هم سکوت در مقام

خاص، اطلاق ناشی میشود از سکوت در مقام خاص، به نحوی است که کلام هم دلالت التزامی بر آن اطلاق دارد. همین را رویش فکر بکنید، بعد اللتیا و التی ما به این نتیجه رسیدیم که اطلاق منشأش سکوت در مقام خاص است، هر سکوتی دلالت ندارد، مثل بقیه سکوت ها، این سکوت هم دلالت ندارد مگر در مقام خاصی باشد. هذا تمام الکلام در جهة اولی.

جهة ثانیه بحث در این است که شما گفتید یکی از شرایط انعقاد اطلاق مولی در مقام بیان باشد، مقام بیان را از کجا بفهمیم؟ مقام لفظ که ندارد مقام است، این را از کجا بفهمیم که در مقام بیان است یا نه؟ مرحوم آخوند فرموده است که: ما یک اصل عقلایی دارد و آن اصل عقلایی ریشه اش غلبه است، این است که هر کسی سخن میگوید ظاهر حالش این است که میخواهد با آن سخنش تمام غرضش را بیان کند، نصف و نیمه کاره صحبت کردن اینها نادر است، الفاظ ابرازات مرادات هستند، این بلا اشکال است اصلا لفظ شأنش همین است اصلا برای این وضع شده است برای این جهت خلق شده است، علّمه البیان، بیان برای اینکه مراداتش را ابراز بکند، آنوقت هر کسی صحبت میکند - استعمال میکند، یک وقت در حمام دارد صدایش را امتحان میکند نه، خوشش آمده است دارد آواز میخواند نه - استعمال، لفظ را در معنی (کلمه نامفهوم) میکند، هر کس لفظ را میگوید میخواهد به معنی برسد ظاهرش این است میخواهد تمام الغرضش را بیان بکند، اینکه نصفش را حالا بگوید، نصفش را بعدا بگوید، اینها اجمال گویی، اهمال گویی، تعبیر عامیانه اش من من کردن، اینها نادر هستند، اینکه زیر پرده صحبت بکند و فی الجمله صحبت بکند، شما خودتا نگاه بکنید دیگر در تکلمات روز مرّه تان یک روز را حساب بکنید تا ظهر که صحبت میکنید، چندتا از این کلماتتان فی الجمله است و مهمل هستید و میخواهید اصل تشریع را بگویید، اصل حکم را بگویید، نه بابا، هر کسی صحبت میکند میخواهد همه را با خصوصیات توضیح بدهد دیگر.

سوال:

نوادری به فهماندن نیست، (کلمه نامفهوم) آنها مراد جدی را ضیق میکنند، حالا محض خاطر ایشان اصلاً قرائن منفصل در عرف از قبیل نسخ است، این در شریعت است که بیان است، اگر الان بگویند اکرم العالم، فردا بیاید بگویند مقصودم عالم های عادل است، میگویند پشیمان شدی الکی میگوئی، اینجور مردم صحبت میکنند، اصلاً منفصل بیان مراد جدی باشد این هم در ابناء محاوره نیست، مگر یک حکیمی باشد، روشش این باشد که می آید برای مأمورینش سخنرانی میکند، سخن میگوید - خب عیب ندارد - مصلحت سنجی میکند، همه مرادات واقعی اش را بیان نمیکند، بلکه در حق او قبول میکنند که بلکه راست میگویند، از اول هم همه نظرتان نبوده است ولی در عموم مردم منفصل ها را میگویند پشیمانی، میگویند نسخ کردی.

این فرمایش مرحوم آخوند که اصل عقلایی این است که هر کس صحبت میکند در مقام بیان تمام غرضش است، فی الجملة و اهمال و نیمه کاره بیان کردن، اینها طریقه عرف نیست، این است که ما هم در محاوراتمان با افراد هیچوقت گیر نمیکنیم مگر یک من و منی کرده باشد، یک کلمه ای را اضافه کرده باشد که موهن خلاف باشد، و اگر نه به طور طبیعی میگوییم همین هایی که میگویند اگر گفته است که طلبه را اکرام کن یعنی همه طلبه ها دیگر، شک کنیم در مقام بیان است ام لا؟ اصل عقلایی این است که در مقام بیان است، این است که علما، مشهور، همه به هر روایتی میرسند تمسک به اطلاق میکنند، نمیروند بحث کنند که آیا امام علیه الصلاة والسلام در مقام بیان بود یا نه، روایت را میبینند میگویند مطلق است دیگر، بلکه آخوند میگفت مثلاً قدر متیقن از همان هایی است که گیر میدهد به کلام، نه فرض کنید قدر متیقن هم نیست بلا اشکال هر کلامی را که در کتابی، در لسانی شما بر خورد بکنید قید نداشته

باشد، حمل بر اطلاق میکنند، این نشانه این است که این اصل در مقام بیان امر عقلایی است، این مقدمه همه جایی است، آن طرفش دلیل میخواهد، در مقام بیان نیست، آن مؤو نه میخواهد.

مرحوم آخوند فرموده إن قلت که: نه، شاید مشهور که حمل میکردند به مجرد اینکه برخورد میکردند به آیه ای، با روایتی، حمل بر مطلق میکردند از باب این بوده که اطلاق را جزء موضوع له میدانستند، آنکه دیگر مقدمات حکمت ندارد مولی، در مقام بیان است ندارد که، قلت - جواب داده - گفته نه، این نسبت نا درست است، اینکه به مشهور نسبت میدهند که اطلاق، شیوع، سریان جزء موضوع له مطلق است، این نسبت نا روا است، اصلاً ریشه نسبت همین قضیه است، اینکه نسبت داده اند، ریشه اش این است که دیده اند مشهور به مجرد مواجهه به خطاب اخذ به اطلاق میکنند با اینکه یکی از مقدمات حکمت این است که مولی در مقام بیان باشد، گفته اند آقا اینکه به مجرد مواجهه حمل بر اطلاق میکنند معلوم میشود این اطلاق را جزء موضوع له میدانند، غافل شده اند که نه، اینکه به مجرد مواجهه حمل بر اطلاق میکنند نکته اش این است که اصالة البیان را واضح میبینند.

تکرارش میکنم - نکته خوبی گفته است - اگر تتبع هم بکنید پیدا نمیکنید الا ما شذ و ندر که بگویند: اطلاق جزء موضوع له است، اصلاً گفتنی نیست اینها، آخوند میگوید اینکه نسبت داده اند به مشهور که آنها اطلاق را جزء موضوع له میدانند، دیده اند که به مجرد مواجهه کلام را حمل بر اطلاق میکنند، سراغ مقدمات نمیروند متکلم در مقام بیان است، گفته اند پس اینها وضعی میدانند، غافل شده اند از وجه آن، نه بابا اینها وضعی نمیدانند، اطلاق را موقوف به مقدمات حکمت میدانند، غافل شده اند که مقدمات حکمت اینجا محقق بوده است.

اگر آن عبارت مرحوم آخوند را بخوانید خوب است، مرحوم آخوند...

سوال:

میگوید، این بعید است که به مجرد مواجهه حمل بر اطلاق میکرده اند بعید است از جت وضع باشد، این بُعد دارد.

سوال:

میگوید ولو نسبت هم... ربما بعضی ها نسبت داده اند به مشهور که آنها اطلاق را از موضوع له میدانند، ولی نه، اینجور نیست، بعید است، راست میگوید بعید است.

سوال:

بدون احراز در مقام بیان، بدون این مقدمه.

سوال:

چون یک تأمل هم دارد، فتأل جیدا گفته است.

خب، اصل این است که در مقام بیان اصل عقلایی است و شک ما را مرتفع میکند، این واضح است.

سوال:

این را گذاشته ام برای فرمایش آقای خویی.

مرحوم آقای خویی آمده فرموده که: اینکه اصل این است که متکلم - در کلمات نایینی هم هست این حرف مختص به ایشان نیست، مدرسه نایینی - در مقام بیان باشد، این همه جا درست نیست، تارةً ما شک میکنیم که متکلم در مقام اصل تشریع است به خصوصیات کار ندارد مثل همان طبیبی که توی راه شما را دیده است، رخصار

شما را دیده است، گفت حاج آقا مریضی، حالت خیلی خراب است دوا بخور، این در مقام اصل تشریع دوا خوردن است، شک داریم که این متکلم در مقام اصل تشریع است یا نه میخواهد به خصوصیات توجه دارد؟ آنجا گفته عیب ندارد، اصل این است که در مقام بیان است، کلامش را از اجمال خارج کردیم، مجمل گفتن کار عقلا نیست، الا نادراً لحکمة تقتضیها. نمیدانی احل الله البیع در مقام بیان هست یا نه؟ راست میگوید، عقلا میگویند در مقام بیان است، مجمل صحبت نکرده است، مجمل گویی خلاف قانون محاوره است.

و آخری ما در سعه و ضیق شک داریم، میدانیم از یک جهتی در مقام بیان است، شک داریم من جهة آخری در مقام بیان هست یا نه، مثل آیه شریفه، کلو مما امسکن علیکم، راجع به کلاب معلّمه فرموده است که: آنی را که آنها میگیرند برای شما بخورید، این در مقام بیان چیست؟ در مقام بیان این است که این خودش تذکیه است، ارشاد به این است که این هم تذکیه است، تذکیه همه ش ذبح بالحديد نیست فری اوداج اربعه نیست، صید هم مذکی، کلو یعنی هو مذکی. از جهت تذکیه در مقام بیان است، اجمال گویی هم نکرده است، گفته است آن را بخورید، حالا میخواهد آن سگش سلوقی باشد یا خلوقی باشد اطلاق دارد، گردنش را گاز گرفته است، کمرش را گاز گرفته است اطلاق دارد از این جهت خصوصیات گفته است مذکی است، مذکی با چه خصوصیتی؟ میگوییم: اطلاق دارد.

شک کنی که از جهت خصوصیات در مقام بیان است یا مجمل گفته است فی الجملة بخور اما کدام را بخور من فعلا در مقام بیانش نیستم، بابا اینها روش عقلایی نیست، اصل این است که در مقام بیان است اینجا درست است. اما همینجا شک دارید که آیا از حیث طهارت و نجاست موضع (کلمه نامفهوم) آنجا را که گاز گرفته است، دنداننش آنجا

را گرفته است که رطوب مسریه هم مثلا دارد، آنجا هم پاک است، نیازی به شستن ندارد، اگر خونی در نیامده نیازی به شستن ندارد، حالا خون در آمد نجس است خب به خاطر خون هیچ، نه، رفت گردنش را محکم گرفت، پاره نشده است خون در بیاید، یا کمرش را محکم گرفت زد زمین، خون در نیامد اصلا، آیا آن مورد دندان سگ پاک است یا نجس است، شک داریم از این حیث هم در مقام بیان است یا نه؟ گفته است اینجا دیگر اصل این نیست که در مقام بیان است، اصل عقلایی همین مقدار است که بابا این مجمل گویی نمیخواهد بکند، میخواهد صاف صحبت بکند، اما صاف از جمیع جهات؟ نه، آنی که قدر متیقن سیره عقلا لبی است، قدر متیقنش این است که کسی که صحبت میکند، شفاف صحبت میکند اما از همه جهات شفاف؟ نه، اصل شفاف، کلامش کارایی دارد، معلوم است چه چیزی میگوید، معلوم است یک چیزی میگوید، اما همه چیزها را میخواهد بگوید؟ نه، اینجا اصل عقلایی نداریم که اصل این است که در مقام بیان است از این جهت هم، پس باید تفصیل داد اصل عقلایی ان یكون المولى فى مقام البيان، در مقابل اصل اجمال، اصل عقلایی این است، اما در مقام بیان من جهة اخرى، زائدا بر آن جهتی که اصل میگوید، نه این اصل ندارد. شک کردی که آیا از جهت طهارت و نجاست در مقام بیان است یا نه، اینجا ما اصل عقلایی نداریم، از جهت تذکیه در مقام بیان است، این است که گیر داده به کلام مرحوم آخوند، گفته اینکه مرحوم آخوند فرموده است اصل این است که متکلم در مقام بیان باشد، نه، باید تفصیل داد، در مقام بیان در مقابل اصل تشریع است، نه در مقام بیان توسعه آن ما تکلم به. این فرمایشی است که ایشان فرموده است. فرمایش متین است راست میگوید اینکه درست است، عقلا همین مقدار اصل جاری میکنند، میگویند: عقلایی اش این است که اجمال گویی نکرده است، شک کنند علاوه از آنکه اجمال گویی نکرده است، یک چیز دیگری را هم بیان کرده است، نه ما این را... لا اقلش شک داریم، سیره

عقلا دليل لبي است، نمیتوانیم اصل جاری بکنیم. اذا احرزنا ان المتكلم في مقام البيان من جهةٍ و شكنا انه في مقام البيان من جهةٍ اخرى فلا اصل، این راست میگوید، ولكن اینکه آمده این مسأله را تفصیل در مقام قرار داده است این نادرست است. آنهایی که میگویند اصل این است که متکلم در مقام بیان است، آنها مفروض گرفته اند که متکلم در مقام بیان جهتی هست، در جایی که در مقام بیان جهتی هست، گفته اند اگر شک کردی که آیا در مقام بیان تمام الغرضش هست یا فی الجملة اصل تمام الغرض، اصلا آن موضوع بحث است، محل بحث این است که متکلم در مقام بیان جهتی هست، میخواهد تذکیر را بیان بکند مفروغ عنه است این، حالا آیا میخواهد همینکه در سدد بیانش هست میخواهد بتمامه بیان کند یا ناقص بیان کند؟ اصل این است که همانی که در مقام بیانش هست، آن را میخواهد کامل بیان کند، آنوقت دیگر معنی ندارد تفصیل بدهیم، همه میگویند این را، پیش همه واضح است که اگر متکلم در مقام بیان جهتی بود و در مقام بیان جهتی نبود، اطلاق مال همان که در مقام بیانش هست، بعد گفته است ما از کجا بفهمیم اینکه در مقام بیان این جهت هست از کجا بفهمیم؟ در مقام بیان تمام الغرض است، اصلا اصل این است که در مقام بیان است نه، اصل بیان، اگر یادتان باشد مقدمه اولی این بود که مولی در مقام بیان تمام الغرض باشد، اصل را ما برای این جاری میکنیم، بعد از اینکه مفروغ عنه است که در مقام بیان است، بیان - حالا - یک جهت یا چند جهت - مهم نیست - اگر شک کردی حالا که در مقام بیان این جهت است، آیا در مقام بیان تمام الغرضش هست از این جهت یا بعض الغرض؟ اصل این است که در مقام بیان تمام الغرض است.

حرف درست است، همه اصلا قبول دارند که اگر شک کردیم در مقام بیان یک جهت دیگر هست اصلا نمیخواهد آن را بیان بکند، این احساسش بکنید مفروض کلام این را میخواهد بیان بکند، اما همه اش را بعضش را؟ اصل این است همه اش را، مفروض

کلام این است، آنوقت شما تفصیل بدهید که... آقا اصلاً بحث در همان جایی که شما قبول دارید، همانجا و علمایی هم که گفته اند اصل این است که در مقام بیان است، همانجا میگویند، معنی ندارد مولى در مقام بیان تذکيه است بیاییم اصل جاری کنیم نسبت به جهة اخرى، اصلاً این گفتنی نیست.

سوال:

نه، مفروض کلام این است که در مقام بیان جهتی هست، شک داریم که حالا که در مقام بیان این جهت هست، آیا تمام الغرض را میخواهد بیان بکند یا بعض الغرض، اصل این است که تمام الغرض.

سوال:

بابا کسی آنجا نمیگوید، میگوید این تفصیل در مقام نیست...

سوال:

حالا آنکه در محاضرات است تفصیل است، توضیح عیب ندارد، کسی توضیح بدهد بگوید آقا محل کلام آنجایی است که اصل اینکه در مقام بیان جهتی است محرز است، اما شک داریم که آیا تمام الغرضش را میخواهد بیان بکند یا بعضش را.

سوال:

اینجا داریم، نه در مقام بیان جهتی هست، اما اگر در مقام بیان جهتی نیست، اصلاً معنی ندارد اصالة البيان، کسی معنا ندارد بگوید...

سوال:

نه، اگر شک کردیم از این جهت در مقام بیان است یا نه...

سوال:

از چه جهت میخواهد بیان بکند؟ باید اول این معین باشد، بابا حیثش را اول معین کن میخواهی تمسک بکنی به خصوصیات از چه حیثی؟ اطلاق حیثی است، باید از همان حیث در مقام بیان باشد، حالا که در آن حیث باید در مقام بیان باشد اگر شک کردیم که در مقام بیان تمام المراد است یا نه، اصل این است که تمام مرادش را میخواهد بیان بکند.

سوال:

مدلول کلام را حساب میکنیم، الان آقای خویی چرا میگوید: کلاوا مما امسکن علیکم در مقام بیان است از جهت تذکیر، میگوید: ظاهرش این است که میخواهد بگوید این بجای ذبح است میخواهد تذکیر را بیان کند، آن را باید با یک استظهاری درستش بکنیم...

سوال:

نه آن استظهار است... الان غرض از این کلام چیست؟ غرض از این کلام به استظهار مربوط میشود، بعد از اینکه استظهار کردی غرض این است اطلاق دارد یا ندارد؟ آنوقت شک میکنی در مقام بیان هست یا نه، اصل این است که در مقام بیان هست، تمام شد.

و اما جهت ثالثه، جهت ثالثه فرمایش مرحوم آخوند است در انصراف...

خیلی خوب، ملاحظه بفرمایید مرحوم آخوند گفته است انصراف مانع است از اطلاق، نگاهش بکنید...